

## نظری به حدیث «ماه شب چهارده»، مبحث رؤیت و لقاءالله\*

نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو

بررسی و پژوهش مقولات عرفانی سه شکل پیدا می‌کند: یا از دیدگاه مخالف و معمولاً قشری منشانه است و یا از موضع شیفتگی و سرسپردگی و تسلیم کورکورانه و یا از دیدگاه علمی و عینی. ممکن است در بررسی‌های خاصی دو حالت از این سه حالت با هم ترکیب شده باشد یا در بعضی جاها به یکی از این دیدگاهها نزدیکتر گردد.

مقالات دکتر پورجوادی درباره موضوعات عرفانی غالباً ترکیبی از دو حالت اخیر است، یعنی ضمن آنکه نویسنده ذهناً و روحاً با آنچه می‌نویسد آشنا و به آن نزدیک است، در عین حال برخوردی انتقادی و تاریخی با آن دارد.

مطالعه کنندگان آثار عرفانی و فلسفی، مخصوصاً آثار متأخر، با این پدیده آشنا هستند که چگونه دیوار زمان و مکان فرو ریخته می‌شود و به سبب بی‌روشی یا بدروشی مؤلفان، خواننده عادی هر چه

\* این مقاله درباره کتاب زیر نوشته شده است: رؤیت ماه در آسمان: بررسی تاریخی مسئله لقاءالله در کلام و تصوف، تألیف نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.

بیشتر می‌خواند بالاخره نمی‌تواند بفهمد که سیر تکاملی و تحوُّلی مسائل چگونه بوده است. مشکل عمده این است که اهل عرفان و فلسفه غالباً روش علمی ندارند و آتهایی هم که با روش تاریخی و انتقادی آشنا هستند غالباً به مباحث عرفانی و فلسفی عنایت نمی‌ورزند. مثلاً از اهل فلسفه متأخر تنها علامه طباطبائی و استاد مطهری دارای نظم فکری لازم برای بیان مطالب بوده‌اند و توجه به تطوُّر و پیشرفت در پیدایش و سیر مسائل داشته‌اند. خصوصیت دکتر پورجوادی در بیان مقولات و مقالات عرفانی این است که ایشان هم احاطه و اشراف یک شرقی علاقه‌مند به عرفانیات را دارند و هم با دید اِبْرَکتیو یک محقق معاصر آشنا با روش علمی غرب به موضوع مورد مطالعه می‌نگرند.

مقالات «رؤیت ماه در آسمان» که پیشتر در نشر دانش منتشر شده بود اینک به صورت ویراسته و مجموع، یکجا در معرض ملاحظه و داوری اهل نظر و تحقیق قرار می‌گیرد. عنوان کتاب از حدیث معروفی گرفته شده است که می‌فرماید: «انکم سترون ربکم كما ترون هذا القمر...» (ص ۷۸، به نقل از صحیحین).

رؤیت پروردگار که در قرآن هم نبی («لَنْ تَرَانِي»، اعراف، ۱۳۹) و هم اثبات شده است (وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ، قیامة، ۲۳) از مهم‌ترین مطالب کلامی و عرفانی است و بین معتزله، اشاعره، اهل حدیث سنی، شیعیان، صوفیان مورد بحث بوده است. دکتر پورجوادی با دقت و حوصله به مسأله نزدیک شده و به ترتیب تاریخی از قدیم‌ترین متون حدیث و کلام و عرفان، که به نحوی با مسأله رؤیت ارتباط دارد، و اصطلاحات و کلمات مربوط به آن سودجسته و به تحلیل پرداخته است و اگر آشنایی بی‌واسطه نویسنده به او کمک نمی‌کرد به صرف مراجعه به مآخذ مربوط نمی‌توانست چنین توصیف و بیان درخشانی از موضوع ارائه دهد.

به گمان من نکته اصلی این است که تا نوعی تجسیم و تشبیه لحاظ نشود، نظر و رؤیت و سپس محبت و عشق قابل تصوّر نیست. لذا در ادیان و مذاهبی که به نوعی تمایل تجسمی و تشبیهی در آنها هست با محبت هم مواجه هستیم؛ مثلاً در مسیحیت عشق به مسیح به همان نسبت است که مجسمه و نقاشی در آن عمومیت دارد. در ادیان و مذاهب هندی و نیز آیین‌های کهن راز و نیاز و گفتگوی عاشقانه با معبود مجسم صورت می‌گیرد. اصولاً کلمه بت [که احتمالاً محرف «بودا» است] در ادب و عرفان هم بر معبود مجسم اطلاق می‌شود هم بر معشوق.

محققان بزرگ قدیم ما به این نکات توجه داشته‌اند. جاحظ می‌نویسد: «... مشبّهی، هر جا ذکر

رؤیت الهی در میان می آید، می‌گرید و نعره می‌کشد و غش می‌کند، و این عشق به خدای مجسم با نزدیک به مجسم ... در مسیحی عامی نیز که خدا را انسان تصوّر می‌کند یا مسیح را پسر خدا می‌پندارد دیده می‌شود که عشق و محبتش به خدای بشری یا بشر خدایی بسیار حادث‌تر است از علاقه به خدای دست نیافتنی «زندگی و آثار جاحظ، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۹۵ و ۹۶».

ابوریحان بیرونی هم حسی‌گرایی عوام را باعث پیدایش شبیه‌سازی و شمایلی و تصویر بین یهود و نصاری و مانویان می‌داند و بت‌پرستی را صورت افراطی همین تمایل می‌شمارد (تحقیق ماللهند، حیدرآباد، ص ۸۴).

اگر برای فهم بحث تجسیم و تشبیه کلمات را تحلیل کنیم تقریباً به این نتیجه می‌رسیم که حتی اندیشه‌های هنرمندان بزرگ هم، اگر به صورت کلمات تجلی نیابد یا تعین نیافته باشد، باری به صورت تصاویر (در نقاشان) و احجام (در معماران و مجسمه‌سازان) و اصوات و همه‌ها و زمزمه‌ها (در اهل موسیقی) و حوادث و صحنه‌ها (در داستان‌نویسان و نمایش‌پردازان) ... ظاهر می‌شود، یعنی اگر ما به‌سادگی می‌گوییم: «تحقیر شدن و مورد اهانت قرار گرفتن و بیچارگی و بدبختی یک دائم‌الخمر»، در ذهنیت داستایوسکی به شکل حرکات و خواری و زاری مارمارادف مفلوک و الکی چهره می‌نماید و بر کاغذ می‌آید، مقصود ما این است که هنرمند، اگر هم با کلمات نیندیشد و فرضاً با تصاویر بیندیشد، آن تصاویر به شکل کلمات روی کاغذ می‌آید. همچنین نقاش با تصاویر می‌اندیشد و ماییم که آن تصاویر را به کلمات معنی می‌کنیم؛ دربارهٔ موسیقی این تفاوت ظاهرتر و بارزتر است.

خوب حالا به مطلب خودمان برگردیم. عارفان و شاعران، نه اینکه خواسته‌اند مفاهیم مجرد را با واژه‌های تجسمی و تشبیهی بیان کنند، بلکه همان تجسیم و تشبیه‌ها در ذهنشان آمده است. همچنانکه سه نوع معرفت حسی و خیالی و عقلی داریم، سه نوع بیان حسی و خیالی و عقلی هم داریم؛ آنچه تخیل می‌شود در قالب‌های مثالی ظهور می‌یابد.

در اینجا نقل عبارتی از تلیس ابلیس ابن‌الجوزی مناسب می‌نماید:

«بعضی مشبه رؤیت حق در قیامت را بدین گونه تصور می‌کنند که خداوند در زیباترین شکل انسانی، روز قیامت ظاهر می‌شود، و از شوق آن صورت خیالی و مثالی آه می‌کشند و اشتیاق از خود نشان می‌دهند و با یاد آوردن وعده دیدار غش می‌کنند. و چون در حدیث می‌خوانند که خداوند بنده مؤمن را به خود نزدیک می‌سازد، تصوّر قرب ذاتی و همنشینی جسمانی می‌نمایند. و این همه ناشی از

جهل ایشان است» (ص ۷۲).

ابن الجوزی در جای دیگر از همین کتاب آورده است:

«ابوالقاسم احمد بلخی در کتاب المقالات قول عده‌ای از مشبهه را در جوار رؤیت خدا به چشم در همین دنیا نقل کرده است و گوید: روا دانند که یکی از رهگذران کوی خدا باشد و برخی لمس و همراهی و دست دادن با او را ممکن دانند و گویند: خدا به ملاقات ما می‌آید و ما به ملاقات او می‌رویم. در عراق اینان را «اصحاب باطن» یا «اصحاب وساوس و خطرات» نامند» (تلیس ابلیس، ترجمه فارسی علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ص ۱۴۴).

مؤلف کتاب توضیح داده‌اند که تأکید بر ظواهر و جسمانیات از تصورات یهودی - مسیحی و اسرائیلیات وارد کلام و عرفان اسلامی شده است (رؤیت ماه در آسمان، ص ۱۲۴ و ۱۶۲) و حتی همان حدیث «ماه شب چهارده» نیز از قرن سوم مورد توجه قرار گرفته است (ص ۵۱ و ۷۱) همچنانکه اسرائیلیات نیز از قرن سوم به بعد بیشتر وارد فرهنگ اسلامی گریده است (ص ۲۰۱).

در اینجا ست که بحث تشبیه و تنزیه پیش می‌آید. عرفای بزرگ و ژرف‌اندیش مثل محیی‌الدین ابن عربی و مولانا جلال‌الدین حقیقت توحید را میان این دو و یا در جمع این دو می‌دانسته‌اند، چنانکه قرآن نیز در عبارت مشهور «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» (شوری، ۹) جمع میان این دو جهت کرده است: «لیس» تنزیه است و «ک» تشبیه. در این موضوع خود دکتر پورجوادی مقاله‌ای دارند تحت عنوان «مسأله تشبیه و تنزیه در مکتب ابن عربی و مولوی» (مجله معارف، مرکز نشر دانشگاهی، مرداد - آبان ۱۳۶۳). البته به گمان من همچنانکه مفسران بزرگ (مثلاً علامه طباطبایی در المیزان) تصریح کرده‌اند، آنچه مورد نظر قرآن است «تسبیح» است، «تسبیح» بدین معناست که ما صفات اسماء الهی را به معنای بشری آنها نگیریم. ید و سمع و بصر و وجه و مجیء و رضا و غضب و جز اینها، که در قرآن به خدا نسبت داده شده است، به آن معنا نیست که در بشر است. معتزله و بعضی متکلمان شیعه (مثلاً مفید و سیدمرتضی) گفته‌اند که، فی‌المثل، مراد از غضب الهی آن است که نتیجه‌ای نظیر نتیجه‌ای که برای شخص مغضوب بشر حاصل می‌شود برای شخص مغضوب خدا هم، بلکه شدیدتر، حاصل می‌شود. این عقل‌پذیر است، ولی جای این سؤال هنوز باقی است که چرا تعبیراتی نظیر «یدالله» (فتح، ۱۰) و «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه، ۵) و «جَاءَ رَبُّکَ وَالْمَلَائِکَةُ صَفًّا صَفًّا» (فجر، ۲۲) در قرآن به کار رفته است. اگر مراد از «ید»، قدرت و تصرف است چرا همانها را به کار نبرده، و اگر مراد از «استواء» استیلاء و حکومت است، چرا همان کلمات را نیاورده است و اگر مراد از «جَاءَ رَبُّکَ»، چنانکه

نوشته‌اند، «جاء أمرُ ربك» باشد. چرا به همین صورت که شبهه‌انگیز هم نباشد نیامده است، چنانکه در جای دیگر از قرآن هم می‌خوانیم «يَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ» (نحل، ۳۳).

به گمان من از حقیقت معانی قرآنی غافل نباید بود و همه را نباید حمل بر مجاز کرد. حتی منکران وحی نیز اعتراف بر فصاحت و بلاغت و کمال مقدرت بیانی قرآن دارند، چرا باید تصور کرد که قرآن چیز دیگری می‌خواسته است بگوید و چیز دیگر گفته است؟ بهتر آن است که بگوییم قرآن همان چیزی را که خواسته است بگوید گفته است. این است که در تعبیرات «رؤیت» و «لقاء» باید اندیشید. همان کاری که مؤلف ژرف‌بین و کنجکاو و دانشمند با شجاعت و بردباری انجام داده و به تمام مظانّی که اطلاع یافته مراجعه نموده است تا آب را از سرچشمه بردارد و فی الواقع مطابق عنوان فرعی کتاب یک «بررسی تاریخی در مسأله لقاء الله در کلام و تصوّف» صورت داده است.

کلمه دیگر که مُرادف یا متقارب «رؤیت» است «لقاء الله» است (ص ۹۲) این تعبیر در قرآن به معنی مرگ و قیامت هم آمده است، اما منحصر در آن معنا نیست. امام خمینی در مقاله کوتاه لقاء الله که در پایان ترجمه رساله لقاء الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی به چاپ رسیده است، فرموده‌اند: «بدان که بعضی از علماء و مفسرین به کَلِّ سَدِّ طَرِيقِ لِقَاءِ اللَّهِ نموده‌اند و انکار مشاهدات عینیّه و تجلیات ذاتیه و اسمائیه نموده‌اند به گمان آنکه ذات مقدّس را تنزیه کنند تمام آیات و اخبار لقاء الله را حمل به لقاء یوم آخرت و لقاء جزاء و ثواب و عقاب نموده‌اند... و این حمل نسبت به مطلق لقاء و بعضی آیات و اخبار، گرچه بعید نیست، ولی نسبت به بعضی ادعیه معتبره و روایات در کتب معتبره... بسیار حمل بارد بعیدی است (رساله لقاء الله، ترجمه سید احمد فهری، ص ۲۵۳) و پس از دو سه صفحه آورده‌اند «فرمایش حضرت امیر را که می‌فرماید: «هینی صبرت علی عذابک فکیف علی فراقک؟» و آن سوز و گدازهای اولیاء را می‌توان حمل کرد به حور و قصور؟ آیا کسانی که می‌فرمودند ما عبادت نمی‌کنیم برای خوف از جهنّم و نه برای شوق بهشت بلکه عبادت احرار می‌کنیم و خالص برای حق عبادت می‌کنیم، باز ناله‌های فراق آنها را می‌توان حمل کرد به فراق از بهشت و مأکولات و مشتهیات آن؟ (ص ۲۵۶). سپس از تجلیات جمال حق در معراج پیغمبر (ص) یاد کرده‌اند.

در پایان این بحث لازم است برای چنین تألیف پر مایه‌ای به مؤلف محترم تبریک بگوییم و توجه اهل تحقیق را به مطالعه این کتاب به مثابه بررسی نوآیینی در عرفان و کلام اسلامی به قلم کسی که هم دیده است و هم دانسته، جلب نمایم. ضمناً به چند نکته اشاره می‌شود:

در باره حدیث «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ»، همچنانکه مؤلف از قول معتزله نقل

کرده‌اند، این خبر از اخبار آحاد است ضمن آنکه از قرن سوم مورد توجه قرار گرفته است. خود مؤلف می‌نویسند: «نمی‌توانیم در صحّت انتساب این حدیث حکمی بکنیم». به گمان این جانب نظر مؤلف منطبق با احتیاط علمی است.

درباره مطلبی که از تفسیر منسوب به امام صادق (ع) نقل شده است، ضمن آنکه در صحّت انتساب این تفسیر بحث هست (نگاه کنید به: مقاله علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مجله آیین پژوهش، شماره ۳، ص ۴۶، ستون اول). مطلب منقول قابل توجه است، اما آن گونه که نوشته‌اند نخستین مورد نیست (ص ۱۲۱) چراکه از حضرت علی (ع) هم مأثور است که «لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» و سپس روایت را نه به چشم سر، بلکه با چشم دل دانسته است.

با آنکه یک جا به تأثیر «معادشناسی ایرانی» در تصویر صوفیانه بهشت اشاره شده، مع‌ذک در این کتاب تأکید بر اسرائیلیات زیاد است و سهم ایرانیات کمتر از واقع برآورده شده است. مسلماً مؤلف دانشمند عنایت دارند که برای ترسیم‌نمایی درست و واقع‌نما تأکید بیشتری بر عنصر ایرانی عرفان بایسته است که البته مؤلف در آثار و مقالات دیگرشان کاملاً حق فرهنگ ایرانی را در عرفان ادا کرده‌اند (نگاه کنید به: بوی جان و نیز مقالاتی که در فهرست کتاب رویت ماه در آسمان داده شده است).

و کلام آخر اینکه توجه مؤلف ژرف‌بین و کنج‌کاو بر نقش حنبلیان در تصوف، خصوصاً مطالعات ایشان درباره ابومنصور اصفهانی، فی‌الواقع باب جدیدی در نگرش بر تاریخ تصوف اسلامی می‌گشاید. توفیق بیش از پیش ایشان را در بسط و ارائه این پژوهش نوین و رهیافت درست آرزو مندیم.

رتال جامع علوم انسانی